

## جلسه 012

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

مسأله دیگری که در فرض این که فضولی ما فی الذمه را مبیع یا ثمن قرار دهد مرحوم شیخ اعظم قدس سره طرح فرموده اند و آن این است که اگر فضول جمع بین متنافیین کرد در این معامله ای که دارد انجام می دهد، آیا در این صورت حکم چیست؟ جمع بین متنافیین مرحوم شیخ دو صورت برایش تصور فرموده اند، بزرگان بعد هم همین طور، صورت اول این هست که این طور بگوید «اشتریت هذا لنفسی بدرهم فی ذمه فلان» به بایعی که می گوید این فرش را مثلاً می فروشم هرکس خریدار است من به او فروختم، این آقای مشتری، این فضول می گوید که «اشتریت لنفسی بدرهم فی ذمه فلان» مثلاً فرزندی است می آید می گوید من خریدم به فرض کنید یک میلیون در ذمه ی پدرم که در آن جا اشتراء را برای خودش قرار می دهد ولی ثمن را در ذمه ی دیگری، مبیع می خواهد بیاید در ملک خودش ولی ثمن برود در ملک... و ثمن از ملک دیگری خارج شود. و این تنافی دارد دیگر، این تنافی دارد چون بیع حقیقتش معاوضه هست و در معاوضه و حقیقت معاوضه این است که ثمن و مثنی جابه جا بشود، مثنی و مبیع در جایی وارد شود و ثمن داخل در جایی بشود که مثنی و مبیع از آن جا خارج شده. اما اگر مثنی و مبیع از کیسه ی زید خارج بشود برای عمرو، ولی ثمن از عمرو خارج نشود ثمن از دیگری بخواند خارج بشود این معاوضه تحقق پیدا نمی کند فلذا جمع بین متنافیین کردیم. از یک طرف می گوید «اشتریت لنفسی» این لازمه اش این است که یعنی ثمن از جیب من باید منتقل بشود. از طرف دیگر می گوید «فی ذمه زید» ثمن در ذمه ی زید باشد لازمه اش این است که نه ثمن از کیسه ی او خارج نشود، بین واژه ی اشتراء و ما یقتضیه الاشتراء و این که می گوید در ذمه ی زید، در ذمه ی دیگری با این تنافی دارد، این جمع بین متنافیین هست، این یک صورت.

صورت دوم این هست که بگوید «اشتریت هذا لفلان بدرهم فی ذمتی» مثل این که پدری می گوید که آن بایع دارد مثلاً ماشینی می فروشد می گوید این ماشین را برای پسرم خریدم که ثمنش در ذمه ی من باشد که خب پدرها خیلی وقت ها این کار را می کنند، می روند یک چیزی را از مال خودشان حالا یا نقد خارجی یا فی الذمه برای فرزندشان می خرند، یعنی مقصودش این است که آن مبیع داخل در ملک من نشود مستقیماً داخل در ملک فرزندم بشود منتها ثمن آن و بهاء آن در ذمه ی من باشد، خب این هم تهافت دارد. برای این که می گوید «اشتریت» برای فرزندم، خب لازمه ی این این است که پول هم از کیسه ی فرزند منتقل بشود، حالا که می گوید از کیسه ی خودم، با آن اشتراء برای فرزند تهافت دارد، تنافی دارد؛ جمع بین متنافیین کردند. حالا بحث در این است که در این صورت که جمع بین متنافیین می شود حکمش چیست؟

عرض می کنیم به این که اصل این مسأله که این جمع بین متنافیین باشد این مبنی است بر یک مسأله ای که سابقاً راجع به او صحبت شد و آن این است که آیا در باب معاملات و بیع لازم است که مبیع داخل در کیسه ی کسی بشود که ثمن از کیسه ی او خارج می شود و معاوضه باید تحقق پیدا بکند یا این که نه، بیع ملازمه ی همیشگی با معاوضه ندارد، بیع معنایش این است این کالا به جای آن کالا، اما این که حالا معاوضه هم باید صادق بیاید؟ بله معمول موارد معاوضه صادق است، اما لازم نیست فلذاست که در عرف رایج است که می گوید این را می خرم برای فرزندم پولش را هم خودم می دهم. خب در این جا عرف نمی گوید این بیع نیست، این که گفته می شود بیع معاوضه است و حتماً باید این طور باشد کما علیه الشیخ الاعظم و المحقق الخوئی و بسیاری از اعظم، این در نظر بزرگانی مثل آقای آخوند قدس سره، مرحوم ایروانی و بعض اساتید مادام ظلّه این ها می گویند نه لازم نیست و ما هم قبلاً همین قول دوم را تقویت کردیم که بحسب تبادل و اطلاعات عرفیه در بیع نهفته است که باید معاوضه حتماً صادق باشد. بله کثیری از مواردش البته این چنین است که معاوضه هم صادق است. خب اگر ما این را گفتیم پس دیگر اصلاً جمع بین متنافیین نشده در این جاها. این که شیخ اعظم این موارد را، این دو مورد را از جمع بین متنافیین شمرده اند این روی مسلک خودشان هست، بله روی مسلک خود ایشان درست می شود ولکن علی ذلک المسلک این جا اصلاً جمع بین

متنافیین نشده، حالا که جمع بین متنافیین نشد اگر آن دیگری قبول کرد؛ معامله صحیح است، اگر آن دیگری قبول نکرد؛ همان طور که قبلاً گفتیم معامله باطل است. حالا علی مسلک الشیخ و المعروف بین الاصحاب ببینیم حکم چی هست؟

در این جا یک اختلاف سنگینی بین فقهای عظام وجود دارد؛ شیخ اعظم قدس سره در این مسأله نتوانستند به یک نتیجه‌ی نهایی برسند فلذاست که برای صورت اول مطالبی فرمودند، برای صورت دوم هم بعضی مطالب فرمودند و در نهایت فرمودند و المسأله تحتاج الی تأمل. در نظر ایشان حکم این مسأله و استنباط این مسأله مقداری معقد است. و بزرگان دیگر هم اقوال دیگری دارند. مرحوم نائینی قدس سره فرموده معامله درست است اگر آن طرف قبول کرد خیلی خب، اگر هم قبول نکرد باز معامله درست است و پای فضول حساب می‌شود. محقق خوئی هم ظاهر مطلب این است که می‌خواهند بگویند باطل است اما یک توجیهاتی برای صحت می‌آورند که ان شاء الله بعداً ذکر خواهد شد. حالا ابتداءً کلام شیخ اعظم را عرض کنیم.

عرض کردیم شیخ دو صورت ذکر کرده است، من در مقام بیان صورت دوم را اول ذکر کردم و اول را دوم ذکر کردم چشم خورد به آن عبارت، اول. حالا به ترتیبی که خود ایشان فرموده آن صورتی که دوم گفتیم ایشان اول ذکر کردند «قال اشتریت هذا لفلانٍ بدرهمٍ فی ذمتی» این صورت اول؛ این جا این نکته را هم من قبل از این که فرمایش شیخ اعظم را عرض کنم این نکته را هم عرض کنم که عرض کردم شیخ اعظم و بزرگان دو صورت در این جا برای تنافی تصویر کردند. حتی شیخنا الاستاد در ارشاد الطالب فرموده دو صورت دارد، اصلاً تصریح کرده به این که دو صورت فقط دارد، این دوتا را ذکر کردند. ظاهر کلام شیخ و بزرگان دیگر هم همین است که این دو صورت است. اما توجه می‌فرمایید که نه، انحصار به این دو صورت ندارد و صورت سوم هم ما می‌توانیم برای این تنافی تصویر کنیم و آن این است که فضول این طور بیاید بگوید مثلاً بگوید دو من گندم در ذمه‌ی زید فروختم به عمرو که پدرش ثمن این را بدهد، در ذمه‌ی پدر این، که اصلاً خودش در میان نیست فقط عاقد است، هیچ طرف معامله خودش را قرار نمی‌دهد. در دو مثالی که آقایان زدند، شیخ زدند خودش طرف معامله واقع می‌شود «اشتریت لفلانٍ بثمانٍ فی ذمتی» یا «اشتریت لنفسی

بثمن فی ذمه ابی» در این دو مثالی که شیخ اعظم و بزرگان زدند در این دو مثال خودش بالاخره طرف معامله قرار داده. اما گاهی هم ممکن است نه، خودش را طرف معامله قرار نمی‌دهد در این حال تنافی هم هست. می‌گوید فروختم یا خریدم، چون این هم در فروش می‌آید این هم در خرید می‌آید. می‌گوید این دو من گندم در ذمه‌ی زید را خریدم برای عمرو به ثمن در ذمه‌ی پدرش. خب این هم تنافی دارد دیگر، اگر خریدی برای این باید پولش هم از کیسه‌ی همین برگردد به مالکش و حال این که شما پول را از کیسه‌ی پدرش داری برمی‌گردانی به مالکش به مالک مبیع، پس این جا هم تنافی هست دیگر.

خب حالا شیخ اعظم قدس سره می‌فرماید که اما صورت اول که این بود که «اشتریت هذا لفلان بدرهم فی ذمتی» فرموده «یحتمل البطلان» چرا احتمال بطلان هست؟ فرموده این نظیر این است که کسی برود در یک مغازه‌ای و بگوید این فرش را خریدم برای زید به این پول خودم، بیا. چطور در آن جا ما می‌گوییم این باطل است؟ این جا هم که گفته «فی ذمتی» نظیر آن جاست، چرا آن جا می‌گفتیم باطل است؟ چون حقیقت معاوضه انشاء نشده، حقیقت بیع انشاء نشده، معاوضه این است که این ها عوض برود در کیسه‌ی همانی که معوض از کیسه‌ی او خارج می‌شود و در کیسه‌ی همان که معوض از کیسه‌اش خارج شده باید وارد بشود تا معاوضه صادق باشد. این جا وقتی می‌گوید این فرش را خریدم برای فرزندم به این پنج میلیونی که دستم هست دارم به تو می‌دهم، این جا درواقع انشاء بیع نشده؛ چون بیع حقیقتش معاوضه است این انشاء نکرده. پس باطل است. ذمه هم مثل همین می‌ماند، ذمه وقتی در ذمه‌ی خودش قرار می‌دهد خب این ذمه به واسطه‌ی این که اضافه‌ی به ذمه‌ی خودش می‌کند می‌شود مال، حالا این مالی که مربوط به خودش است دارد ثمن قرار می‌دهد، پس معامله چی هست؟ پس انشاء معاوضه درحقیقت نشده «فالمعاملة باطلة» به خاطر این که یک چیزی را دارد انشاء می‌کند که آن بیع نیست و بیع انشاء نشده. «ما انشاء لیس بیع بل امر باطل و البیع لم یُنشأ» پس معامله باطل است. بعد فرموده «و یحتمل الغاء احد القیدین و تصحیح المعاملة لنفسه أو للغير» فرموده این جا هم ممکن است این جوری بگوییم، این جا دوتا قید وجود دارد، گفت چی؟ «اشتریت هذا لفلان بدرهم فی ذمتی»، «لفلان» این یک قید است، «فی ذمتی» هم یک قید است. ما بیاییم بگوییم این جا مقصود...

برای صحت بگوئیم این قیدها یکی اش لغو است همین جوری به زبانش آمده و گفته، حالا یا آن «لفلان» را بگوئیم لغو است؛ پس این جوری می شود «اشتریت هذا لفلان بدرهم فی ذمتی» یا بگوئیم «فلان» اضافه است لغو است یا بگوئیم آن «فی ذمتی» لغو است. اگر «فی ذمتی» لغو باشد خب این جوری می شود «اشتریت هذا لفلان بدرهم» اما «فی ذمتی» لغو است یعنی «بدرهم فی ذمته»؛ «فی ذمتی» اگر به خودش اضافه کرده کأن سهو در لسان است، این را به چه قرینه بگوئیم؟ به قرینه ای که گفته «اشتریت هذا لفلان» اشتراء را به کار برده، اشتراء لازمه اش چی هست؟ این است که باید ثمن هم در ذمه ی همان فلان باشد که دارد می گوید «اشتریت لفلان». پس حالا اگر گفته «فی ذمتی» این کأن یک اشتباه و سهو لسانی برایش پیدا شده. بیاییم این جوری درستش کنیم، بگوئیم این جا درست است پس اول بگوئیم باطل است تحفظ کنیم بر قیود، اگر تحفظ بر قیود کنیم باید بگوئیم باطل است، اگر نه یکی از این قیدها را بگوئیم اشتباه در... به قول عرف اشتباه لی شده، اشتباه لسانی شده، این که گفته «فی ذمتی» این را اشتباه کرده، پس «اشتریت لفلان فی ذمه نفسی» یا «فی ذمتی» این اضافه به یاء چیز است یعنی «فی ذمته» می خواسته بگوید اشتباه شده گفته «فی ذمتی»، این جوری بگوئیم. که اگر این جوری گفتیم این معامله برای غیر درست می شود. یا این که این جا بگوئیم آن «لفلان» اضافه است «اشتریت هذا بدرهم فی ذمتی» یعنی «اشتریت لفلان» اشتباه گفتند مقصود این نبود که برای دیگری، خودم مقصودم بود. یا این «لفلان» اشاره به خودش باشد، ولو لفلان معمولاً اشاره به دیگران است؛ اما اشاره به خودش باشد «اشتریت لفلان فی ذمتی» فلان که «هو نفسی». یا این که نه این «لفلان» اصلاً سبق لسان بوده و این جوری. شیخ فرموده ما در این جور جاهایی که این مسأله طرح می شود دو احتمال دارد بگوئیم، یکی بگوئیم باطل است آقا، چون تحفظ بر قیدین می کنیم. یکی این که بگوئیم نه درست است به این که احد القیدین را بگوئیم لغو است آن وقت دیگر درست می شود. خب این مال صورت اول که شیخ اعظم فرموده است.

و اما صورت دوم، حالا برمی گردیم حالا فرمایش شیخ را فعلاً عرض کنیم. اما صورت دوم چی بود؟ این بود که «اشتریت هذا لنفسی بدرهم فی ذمه فلان و فی الثانی یحتمل کونه من قبیل شرائه لنفسه بعین مال الغیر فیقع

لغیر بعد اجازته» این جا را می فرمایند که وقتی می گوید «اشتریت هذا لنفسی بدرهم فی ذمه الغیر» این مثل این می ماند که فضول بیايد به بايع بگوید که «اشتریت هذا لنفسی» به این پولی که مال پدرم است یا آن پولی که الان این جا گذاشته، پدرم این جا گذاشته به این. خب این جا چی می شود؟ این می شود از آن پدر فضولی دیگر، خب اگر پدر اجازه کرد معامله درست می شود، اگر پدر اجازه نکرد معامله درست نمی شود. این جا که گفته «اشتریت لنفسی بدرهم فی ذمه فلان» بگوییم وزان «فی ذمه فلان» وزان عین خارجی است که مال دیگری باشد و بگوید این را خریدیم به این پول، به این پولی که مال دیگری است. خب این جا از مصادیق واضحه ی فضولی است دیگر. اگر آن غیر آمد اجازه کرد درست می شود اگر غیر اجازه نکرد درست نمی شود. این «فی ذمه غیر» هم مثل پول عینی خارجی آن غیر است. چطور اگر پول خارجی آن غیر بود معامله فضولی می شد و با اجازه اش درست می شد؟ حالا هم که می گوید «فی ذمه غیر» خریدم برای خودم در ذمه ی غیر آن معامله را می آید می گوییم درست است، مثل کجا؟ مثل آن فضولی ای که «لنفسه» بود آن جا چه جور درست می کردیم با آن توجیهات و از مسائل مشکله بود آن جا، این جا هم همان جور درستش می کنیم.

خب حالا این جا این سؤال را هم حالا جواب بدهیم این خود شیخ مطرح فرموده است که آن جا ما چه جور تصحیح کردیم که با پول دیگری می رود برای خودش می خرد؟ این جا چه جور می شود این اصلاً انشاء بکند اصلاً؟ مثل غاصب، دزد، رفته پول مردم را دزدیده حالا با پول مردم که دزدیده می آید جنس می خرد. این اصلاً چه جور می شود انقذاح انشاء معامله در نفس این آدم چه جور منقذح می شود با این که معامله حقیقتش معاوضه است دیگر. آن جا این جوری درست کردید شیخ و بزرگان این جوری آن جا درست کردند گفتند آن جا به این شکل است که این آقای غاصب ادعا می کند که أنا المالك. این که دزدیده می گوید مال من است دیگه به ادعاء، بعد که ادعاء کرد مال خودش است براساس این ادعاء که مال من است، معاوضه انقذاح اراده می شود که حالا می گوید این فرش را بیايد توی ملک من، این پولی هم که به ادعاء مال من است از ملک من خارج بشود به ملک شما. پس بنابراین انشاء معاوضه را هم براساس یک ادعاء مسبق انجام می دهد. آن

ادعای مسبق که این مال من است. خب بنابراین وقتی مال او شد بنابراین براساس این که مال من است خب دیگه معامله، انشاء معاوضه درست است. حالا این جا شیخ می فرماید این آقا که دارد چی می گوید، این آقا دارد می گوید «إشتریت هذا لنفسی بدرهم فی ذمّة غیر». برای این که رفع تنافی بشود و بگوییم درست است و مثل آن جا است می گوییم این جا هم این آقا ادعاء می کند که آن ذمّه غیر مال من است. همان جور که دزد ادعاء می کند این مال دزدی مال من است، آن غاصب ادعاء می کند که این مال مغضوب مال من است، این جا هم این آقا، این آقای فضول می گوید آن چه که توی ذمّه فلانی است مال من است. منتها جایش آن جا است. جایش توی وعاء ذمّه او است ولی مال من است. ادعاء می کند که آن مال من، بعد می آید می گوید اشتریت هذا لنفسی فی ذمّة فلان؛ یعنی پولی که مال من است توی ذمّه فلانی است. بنابراین انشاء تمام می شود، درست می شود و می توانیم این جا بگوییم که معامله درست است. در مال غاصب چه می گوییم؟ خب غاصب می رود با پول دیگران، پول خارجی، دیگران، می رود فرشی می خرد و می گوید اشتریت هذا لنفسی، بعد اگر آن مالک واقعی غصب مطلع شد، گفت باشه؛ حالا که این کار را کرده ما قبول داریم این معامله را. معامله درست است. دیگه لازم نیست بیاید انشاء جدید بکند. این جا هم همین جور است. فرموده این چنین است. س: حاج آقا؛ وقتی که بر ذمّه دیگری است دیگه نمی تواند؟؟ یعنی صراحتمی رود بر ذمّه دیگری، در ذمّه دیگری ظاهرش این است که من خودم را فرض نکردم شاید مالک؟؟ وقتی که بر ذمّه ... ج: نه، ببینید؛ این قدر چیز نیست. ببینید؛ فی ذمّه غیر یعنی مالی که در ذمّه، ما فی ذمّه الغیر، ذمّه غیر را ظرف قرار می دهد. فقط همین. و همین جور که غاصب ادعاء می کند پول مردمی که غصب کرده مال من است. دزد ادعاء می کند پولی که دزدیده مال من است. و بر اثر این ادعاء می آید معامله انجام می دهد و انقداح اراده در او می شود؛ انشاء می کند معامله را و حال این که آن جا هم اگر بخواید بالدقّة العقلیه باشد نمی تواند معامله بکند. اصلاً چه جور می گوید من بیع کردم و حال این که در بیع معاوضه باید باشد و این جا معاوضه ای در کار نیست. این نمی شود الا به این که چه کار کنیم آن جا گفتیم؟

س: این که مال من است بر ذمّه دیگری چه فرقی؟؟

ج: بله؟

س: این را طرف به من بدهکار است.

ج: نیست. خب پس چه جوری ...

ج: خب دارم ادعاء می‌کنم دیگه، آن‌جا هم مگر آن مال من می‌شود با ادعای من؟ ادعاء دیگه، ادعاء معجزه می‌کند. ادعای آن‌جا چه جور، این‌جا هم ادعاء می‌کند. ادعاء که حناق نیست که توی گلو گیر بکند. ادعاء می‌کند.

س: ...

ج: بله؟

س: ظواهر کلام است،؟؟ ادعایش فرق می‌کند. او دارد می‌گوید پول مال من است. ادعاء؟؟ بر ذمه دیگری، در ذمه دیگری پول مال او است بالاخره، یا بدهکار من است.؟؟ باید فرق بکند.

ج: بله. حالا شیخ رضوان الله علیه که فرموده: «لكن بعد تصحيح المعاملة بالبناء على تملك في ذمة الغير اعتقاداً» توی اعتقادش، به زعمش، می‌گوید آن مال من است. حرف شما حالا بعد عرض می‌کنیم که حالا بزرگانی هم همین اشکال‌ها را کردند به شیخ اعظم. و فرموده؛ پس بنابراین این جوری بگوییم. محتمل هم هست که فرموده است که این جور درستش کنیم. بگوییم، که اگر این جور درست کردیم برای این آقای فضول... این راه اول. این برای آقای فضول تمام نمی‌شود. ولی اگر آن دیگری آمد اجازه کرد برای او واقع می‌شود معامله. حالا یک راه دومی ایشان می‌فرماید ممکن است این جوری بگوییم. بگوییم که آقا، این فی ذمه الغير که دارد می‌گوید فی ذمه فلان، «إشتریت هذا لنفسی بدرهم فی ذمه فلان»، به قرینه این‌که گفته إشریت، این فلان قید زائد است. فی ذمه فلان، نه، این می‌خواسته بگوید فی ذمتی. یا این‌که این فلان هم اشاره به خودش باشد. فی ذمه فلان، الذی هو نفسی. خب اگر این را هم گفتیم که دیگه معامله اصلاً برای خودش درست است. احتیاجی به اجازه دیگری هم ندارد. پس می‌فرمایند ما صورت دوم را تصحیح می‌توانیم بکنیم به یک نحوی که تصحیح اول متوقف می‌شود بر این‌که آن دیگری اجازه بدهد. تصحیح دوم؛



نه دیگه متوقف بر اجازه دیگری نیست. یقع لنفس فضول برای خودش. حالا این‌ها در صورت اول پس دو احتمال بگوییم بطلان و این. در صورت دوم اصلاً احتمال بطلان را ندادند. احتمال صحت یا برای آقای فضول یا برای آن شخصی که، آن غیری که این فضولاً مال او را ثمن قرار داده.

بعد می‌فرمایند «و المسألة تحتاج إلى تأمل». خب معلوم می‌شود خود شیخ اعظم به این فرمایشاتی هم که فرمودند آن‌چنان دل نبستند و معتقد نیستند می‌گویند باید تأمل کرد. واقع مطلب هم همین است که این فرمایشاتی که ایشان فرمودند در این‌جا، نیاز.... یعنی مطالب قابل قبولی نیست. اما آن صورت اول که دو راه بر «یحتمل البطلان لأنه في حكم شراعي شيء للغير ممن بعين ماله» خب بله، این درست است. نه یحتمل البطلان، اولی را اگر مسلک ما این شد که تنافی هست و گفتیم در بیع معاوضه لازم است بله، یحتمل البطلان نیست. تعین البطلان است. چرا؟ برای خاطر این‌که این درحقیقت انشاء معاوضه نشده و ما می‌گوییم حقیقه البیع إما معاوضه است یا چیزی است که لازمه یا لاینفک او معاوضه است. پس بنابراین یحتمل البطلان نداریم. و این‌که فرمود بعد احتمال دیگری که در قسم اول دادند؛ «و یحتمل إلغاء أحد القیدین و تصحیح المعاملة لنفسه أو لغيره» خب خروج از فرض است. خب بحث اصلاً این است که اگر کسی آمد به‌جد؛ اصلاً مسئله، استفتاء کردند. می‌گوید آقا، من به‌جد این قصدم بوده که گفتم چی؟ «اشتریت هذا لفلان بدرهم فی ذمتی» هر دو قیدها را جداً قصد کرده بودم، اشتباه هم نکردم. حکم این مسئله را برای من بیان کن. این یک عبارتی نیست که یک‌جا نوشته شده باشد ما بگوییم لعلّ این جوری است. اصلاً فرض مسئله را داریم این می‌کنیم. این چه معنا دارد بگوییم قید لغو است؟ خروج از مسئله است، خروج از فرض است.

س: مدعای بدون دلیل و خروج از قبل نیست. این‌که ما بیایم احد قیدین را الغاء بکنیم. می‌شود ...

ج: نه آقای عزیز! صحبت این است. ببینید؛ مسئله را این‌طوری طرح می‌کنیم. اگر کسی آمد به‌جد جمع بین متنافیین کرد، این‌جا دیگه اگر این جوری معنا کنیم که به‌جد جمع بین متنافیین نکرده که ...

س:؟؟ چون؟؟ را قبول نداریم درست است به‌جد قصد کرده ولی یکی از این دوتا را باید الغاء بکنیم. درست است این مدعای بدون دلیل ولی خروج از فرض نیست.

ج: خروج از فرض است. ببینید؛ خروج از فرض است. ببینید؛ اصلاً بحث این است.

س:؟؟ چون وعاء عقلاء نمی‌پذیرد این را، ما یکی؟؟

ج: آقای عزیز! وعاء عقلاء نمی‌پذیرد یعنی چی؟ یک کسی می‌گوید آقا من کاری به عقلاء ندارم. من دارم این مسئله را از شما می‌پرسم. من رفتم به جد گفتم چی؟ اِشتریت هذا برای پسر بدهرم فی ذمه‌ی خودم. واقعاً قصد همین بوده، درست؟ رفتم جهازیه برای دخترم بخرم، گفتم این‌ها را خریدم برای دخترم به ثمنی که در ذمه خودم هست. پول نداشتم آن وقت بدهم گفتم به ذمه خودم. درست؟ حالا رفتم این کار را کردم. حالا ایها الفقیه! بگو که آن قید را چه کار کنم، گفتمی که اِشتریت لدخترم برای جهاز؛ نه، این اشکال لپی بوده، یعنی اِشتریت لنفسی به پولی که در ذمه خودم هست. آخه این چه جور آخه معنا کردن آخه عبارت است؟ دارد این جوری سؤال می‌کند.

س: شارع ملغی کرده نه این که ...

ج: نه شاره، نه، نه، نه، نه ...

س:؟؟ عقلاء این ملغی می‌شود ولی ...

ج: نمی‌شود، نمی‌شود. دارد بابا دارد ...

س: ...

ج: عجیب است واقعاً ها! دارد خودش صریحاً می‌گوید من این جوری قصد کردم به جد. می‌گوید شما بی‌جا قصد کردی. ما می‌گوییم معنای عبارتت این است. باید این جوری قصد کردی.

س: آن لفظ بیع را داشتی یا نداشتی؟

ج: نداشته، داشته فلذا می‌گوید جمع بین متنافیین کرده دیگه، فلذا می‌گوید جمع بین متنافیین کرده، و الا جمع بین متنافیین نبود. البته ما می‌گوییم جمع بین متنافیین نکرده. چون می‌گوییم حقیقت بیع این نیست، معاوضه نیست. یا معنایی نیست که لازمه لاینفکس معاوضه باشد. وفاقاً لآقای آخوند، وفاقاً لمحقق ایروانی، وفاقاً لمحقق شبیری دام ظلّه، این‌ها می‌گویند نه، این جوری نیست. اما اگر این حرف را زدید خب جمع متنافیین

است، باید بگوییم نه، این ظاهرش جمع متنافیین است. واقعه جمع بین متنافیین نکرده؛ برای این که دیگه آن قید لفظی یا فی ذمّتی را بزنیم. خب این که برخلاف فرض است. حالا شیخ بفرمایند این عبارت هایی که این می گوید برخلاف است. این جوری معنا می کنیم. حالا ما مسئله آخری این را طرح می کنیم که واقعیت دارد. می گوییم آقا، اگر واقعاً این کار را کرد. یک کسی می گوید؛ اصلاً توی چیزها هم هست. توی تعارفات عرفیه هم هست. یک دوستی به دوستش می گوید من پول ... می گوید برو بخر به ذمه من، من می روم می دهم. پدر به بچه اش می گوید برو بخر من پولش را می دهم. الان پول نقد ندارم. تو برو بخر به ذمه من، او با من دوست است قبول می کند. برای خودت بخر بگو به ذمه پدرم، پدرم می آید پولش را می دهد. این تعارف است پس بنابراین حالا حکمش چیه؟ خب شیخ این جا می فرماید که نمی دانم چی بگویم الان، محل تأمل است. ممکن است این جوری بگوییم، ممکن است آن جوری بگوییم.

س: در باب نقد فضولی؟؟

ج: صدای تان درست نمی رسد.

س: ... حیثیت حیثیت مالکانه است. ادعاء کرده،؟؟ مالک اصلی خودش است و لذا ...

ج: چرا. این حرف درستی است. مرحوم استاد هم دام ظلّه رحمه الله علیه این را فرمود. عرض کردم خدمت شیخ گفتم که شما بعضی حرف هایی که در دومی می زنی خب در اولی هم می آید. همان جایی که می گوید «إشتریت هذا لفلان بدرهم فی ذمّتی»، در این جا ممکن است این جوری فرض کنید که این که می گوید فی ذمّتی فرض می کند این چیزی که در ذمه من هست مال همان فلانی است. اما جایش توی ذمه من است. ادعاء این جوری می کند. همان جور که آن جا با ادعاء درست می کردید این جا هم این جوری می شود با ادعاء درست کرد دیگه؛ إشتریت هذا لفلان، یعنی لزید به مالی که در ذمه من هست. یعنی مالی که جایش توی ذمه من هست ولی مالیت و ملکیتش مال کی هست؟ مال همان؟؟ ادعاء می کند. مثل این که یک دزدی است، برای یک دزد دیگر پول از او می گیرند. پول دزدی یک دزد دیگر را می گیرد می آید معامله می کند. چه جور آن جا اقتداح اراده به معامله می شود؟ یک وقت خود دزد چیزی را که دزدی کرده ادعاء می کند مال من است،

یک وقت یک دزد دیگر ادعاء می‌کند آن پولی که او دزدیده مال اوست. و بعد می‌گوید خب مال او است دیگه، حالا من برای او می‌خرم از پولی که مال او است به ادعای من. حالا این‌جا هم می‌شود اگر با این چیزها بخواهیم درست کنیم و این‌جوری معنا بکنیم؛ خب این‌جا هم می‌شود این‌جوری گفت در همان صورت اول؛ «إشتریت هذا لفلان بدرهم فی ذمتی»؛ الغاء هم نمی‌کنیم اما فی ذمتی یعنی ظرفش توی ذمه من است ولی ملکیتش مال کیه؟ مال همان فلان است. پس بنابراین ثمن و مثن بله، آن مثن می‌رود در ذم آن فلان، ثمن هم که مال او است به ادعاء من او از ملک او خارج می‌شود می‌آید در ملک بایع. خب این هم ... فرمایشی هم که شیخ رضوان‌الله علیه بعد فرموده که این ادعاء می‌کند و آن... یعنی اشکالی که فرموده شده به این فرمایش شیخ اعظم هم این است که این ادعاء در مورد اعیان خارجیّه مثل این‌که یک مالی را می‌دزد یا غصب می‌کند و این‌ها تعارف دارد چنین ادعاهایی. اما این‌که ادعاء بیاید بکند که همین که من خودم فرض کردم توی ذمه زید که او اصلاً خبر ندارد به قول ایشان فرمودند. نه بدهکار است نه اتلاف شده، نه ...، هیچی، وجهی از وجوه این‌که او ذمه‌اش مشغول به؟؟ باشد نیست. من بیایم همین‌جوری تصور بکنم که این مال دیگری است یا مال من است ما فی الذمه دیگری؛ این عرفیت ندارد. پس این اصلاً احتمالش داده نمی‌شود که شما بخواهید بیایید این‌جوری معنا بکنید. بگویید که «لکن بعد تصحیح المعاوضه بالبناء علی التملک فی ذمه الغیر» همین‌جور بگویم آن مالی که در ذمه، ده من گندمی که در ذمه آن است این درست است. ظرفش آن است ولی مال من است. چنین ادعایی عرفیت ندارد و ادعاها باید یک چیزهایی باشد که عرفی باشد دیگه، در باب مجازات می‌گویند. مجاز یک علاقه‌ای می‌خواهد که عرفی باشد. همین‌جوری آدم نمی‌تواند ادعای مجاز بکند یا اراده امر مجازی را بکند. بنابراین فرمایش این شیخ اعظم قدس سره در مقام؛ این‌جا همان‌طور که خودشان فرمودند؛ این مطالبی است که خودشان هم آن‌ها را مورد اذعان نهایی قرار ندادند. بنابراین این راه راه تمامی نیست. من هم این‌جا توی پراتر یک مطلبی را می‌خواهم عرض بکنم. و آن این است که خب کلام شیخ، مکاسب شیخ اعظم، مطالب شیخ اعظم، بسیاری از جاهایش بسیار در اوج است. به‌جوری است که آقای آخوند در کفایه فرموده است گاهی شیخ حرف‌هایی می‌زند که یقرب من شق القمر. معجزه شق القمر

پیامبر اکرم که همه دیدند که ماه به دو نیمه شد، ایشان می‌فرماید گاهی شیخ در مباحث علمی یک حرفی را می‌زند که یقرب من شق القمر. این قدر دقیق، یک حرف ناب، یک حرف این‌چنینی می‌فرماید. اما یک جاهایی هم معصوم نیستند دیگه، وقتی که معصوم نیست یک مواردی هم ممکن است بزرگی ...، خب حالا اگر کسی آمد این‌جا گفت که آقا، این جور موارد مکاسب تبدیل بشود به یک مطالبی که حق همه‌ی بزرگان است، همه بر آن اتفاق دارند، گفتند، این‌ها را در مقام تعلیم به تلامذه، این‌ها را به جای آن‌ها تعلیم بشود این فیه اشکال یا نه، حق این است که ما وقت‌ها را صرف این نکنیم برای کسی که می‌خواهد صرف بخواند به یک چیزی که خود شیخ هم می‌گوید نه، ولی این قدر بزرگانی که بعد به برکت فرمایشات شیخ و بزرگان بعد تربیت شدند، مطالب عمیقی در همین‌جاها گفتند که خب جایگزین می‌تواند باشد. و این کسر مقام شیخ اعظم نیست بلکه این راه را ایشان راه انداخته؛ با این مطالب عمیقی که فرموده ایشان راه انداخته. خب آخوند را تربیت کرده، نائینی و آقاضیاء و آقای اصفهانی و امام و آقای خوئی، این‌ها همه تلامذه مدرسه شیخ و از بزرگان بعد هستند. علم جلو رفته؛ بنابراین اگر عرض این است و حرف این است که اگر این موارد ان شاء الله بشود تعویض بشود از طرف اصحاب صلاحیت‌دار که بتوانند این‌ها را تشخیص بدهند این لایس به بلکه خوب است. همین‌جا هم این جمله را نقل کنم. یک وقتی استاد معظم ما آیت‌الله وحید خراسانی دام ظلّه ناراحت بودند. فی سالف الایام، بیست و پنج سال پیش این‌ها، خیلی هم ایشان در درس ظاهراً موضع سختی گرفته بودند. حرف این زده شده بود. من رفتم خدمت ایشان، خب ما بیست سالی، بیست و پنج سال شاید تلمذ کردیم خدمت ایشان فقهاً و اصولاً. همین را عرض می‌کردم. گفتم آقا، این مواردی که هست بعد آقای نائینی آمده، آقای آقاضیاء آمده، آقای صانعی آمده، چه ...، خود شما، اگر این‌ها که این‌جوری است عوض بشود آن‌ها به جای ...، فرمودند اگر این باشد که خوب است. اگر این باشد خوب است. خب می‌گویی بابا آن‌ها هم که می‌گویند همین را می‌گویند، چیز دیگری که نمی‌گویند که. ان شاء الله امیدواریم که این تحولات و تطورات نافع به حال حوزه ان شاء الله شکل بگیرد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان

درس خارج فقه حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: بیع فضولی تاریخ 1401/07/17